

اروند رود

به قلم آقای دکتر بهرام فره‌وشی

گروه آموزشی زبان شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی

از آن روزگار که بنیاد شاهنشاهی ایران گذاشته شد و سرزمین آشور به دست ماد و سپس بابل به فرمان کورش گشوده گشت ارونند رود یا دجله همواره موجب آبادانی سرزمین‌های غربی شاهنشاهی ایران بود و با سدها و بندهایی که ایرانیان برفرات و دجله ساختند این بخش از شاهنشاهی ایران از بارورترین و زرخیزترین نواحی ایران زمین کهن گشته بود و در کرانهٔ پر نعمت این رود مدت چندین سده مداین نیرومندترین پایتخت‌های دوران کهن برپا بود و پادشاهان ساسانی از این شهر بر شاهنشاهی بزرگ و گستردهٔ خود در شرق و غرب فرمان می‌راندند. این سرزمین تاهنگامی که به دست ایرانیان اداره می‌شد یکی از زیباترین جاهای روی زمین بود بطوری که تاریخ نویسان رومی که از سرزمین‌های سرسبز مدیترانه بدین سوی آمده بودند این بخش از خاک شاه بزرگ را چنان آباد و سرسبز و خرم یافته‌اند که با شگفتی از آن یاد می‌کنند و در نوشته‌های خود آنجا را چون بهشت وصف می‌کنند.

ایرانیان که از روزگاران کهن در کار کشاورزی و آبیاری تجربه‌ها اندوخته بودند و وضع طبیعی و جغرافیائی میانرودان و شیب شمالی جنوبی، و غربی شرقی این سرزمین را می‌شناختند، توانسته بودند با ساختن سد و بندها و شناختن مواقع طغیان ارونند رود و فرات و کندن آبراهه‌های سیلابی، بخش بزرگی از میانرودان را که امروز خشک و بیابان است آبادان سازند و هم اینان بودند که رودها و دشت‌ها و روستاهای آباد شدهٔ این سرزمین را نامگذاری کردند و بسیاری از شهرها، روستاها و رودخانه‌های کوچک و بزرگ آن دیار هنوز نام ایرانی خود را نگاه داشته‌اند.

اروند رود یا دجله از کوههای توروس Taurus در جنوب شرقی الازیگ Elazig که از سرزمینهای ارمنستان کهن و کشور ترکیه^۱ امروزی است سرچشمه میگیرد و پس از آنکه بخش جنوب شرقی ترکیه را آبیاری کرد وارد کشور عراق می شود . در این سرزمین از تنگه های کوهستانی بسیار می گذرد و در ناحیه^۲ کردستان در پائین موصل آبهای زاب بزرگ و زاب کوچک که از کوههای غربی ایران سرچشمه می گیرند به آن می پیوندند . این رود زاب که در فرهنگها و کتابهای جغرافیای تاریخی کندن آنرا به «زو» پادشاه داستانی ایران نسبت می دهند . در اصل ترکیب شده است از واژه های «زه» و «آب» و این ترکیب همانست که در واژه^۳ «زهاب» در نام محل «سرپل زهاب» دیده می شود . در این ترکیب زه به معنی زاینده است از ریشه^۴ zā به معنی زاییدن و زهاب یا زاب به معنی رود زاینده است و هم ریشه است با زاینده رود . نام های محلی این دوزاب در کردستان به گویش محلی «زی بچوک» Zēybjuk = زاب کوچک و «زی گور» Zēy gowra = زاب بزرگ است .

اروند رود سپس بین سامره و بلد وارد دشت میانرودان می شود و رسوبات رود دیاله آنرا به سوی غرب می راند . رود دیاله از بهم آمیختن رودهای «سیروان» و «زالم» و «تنجه رو» پدید می آید و جای پیوستن این رودها «دوآوان» نام دارد . دیاله در همه مسیر خود در سرزمین عراق به نام یکی از رودهای تشکیل دهنده^۵ آن سیروان نامیده می شود و نزدیک «سلیمان پاک» در جنوب بغداد به دجله می ریزد و دجله را به سوی غرب می راند و آنرا به فرات نزدیک می سازد . رود دجله پس از پیمودن مسافتی دوباره به سوی کوههای زاگرس باز می گردد و نزدیک عماره در اثر رسوبات کرخه به سوی جنوب می گراید و در «الغرنه» در ۶۴ کیلومتری شمال بصره رود فرات به آن می پیوندد . سپس در شمال جزیره آبادان رود بزرگ کارون به آن می ریزد و اروند رود بزرگ پس از پیمودن طول جزیره آبادان به دریای پارس می ریزد . درازای این رود از سرچشمه تا دریای پارس نزدیک به ۱۹۵۰ کیلومتر است و در سال ۵۰ میلیون تن رسوب دارد که از مقدار رسوب رود نیل بیشتر است .

به نام دجله نخستین بار در کتیبه^۱ داریوش در بیستون برمی خوریم. آنجا در ستون یکک چنین آورده شده است:

Kāra hya Naditabairahyā tigrām adāraya avadā aištātā utā abiš nāviyā āha pasāva adam kāram maškāuvā avākanam.....

« سپاه نیدینتوبل در دجله جای گرفت و چون ناوتاک (قابل کشتیرانی) بود، پس من سپاه را برمشکها افکندم (مقصود مشکهای است که پربادی کردند و برآب می افکندند و بر آنها سوار می شدند)، برخی دیگر را برشترها سوار کردم و برای دیگران اسب فراهم آوردم. اهورامزدا مرا یاری برد. بخواست اهورا مزدا از دجله گذشتم. آنجا من سپاه نیدینتوبل را سخت شکست دادم، ۲۶ روز از ماه آسی یا دی گذشته بود. »
ماه آسی یادی به معنی ماه پرستش آتش است و با نوامبر – دسامبر یا آبان – آذر برابر بوده است.

نام دجله در این سنگ نوشته^۲ پارسی باستان tigrā آمده است و در متن ایلامی همین کتیبه این نام به صورت ti-ig-ra و در متن بابلی به صورت di-iq-lat آورده شده است. در این سنگ نوشته تلفظ فارسی باستان و ایلامی این نام tigma آمده است. یونانیان همین نام را با افزودن «س» (s) فاعلی به صورت tigris به عاریت گرفته و نام این رود را در همه جا تیگریس نوشته اند. این نام از زبان یونانی به دیگر زبانهای جدید اروپایی راه یافته و در زبانهای فرانسوی و انگلیسی tigre نام دجله است و اروپائیان دجله را باهمان نام کهن ایرانی ۲۶۰۰ ساله باز می خوانند.

واژه^۳ فارسی باستان تیگر tigma در اوستای تیگر tighra و در سانسکریت tij به معنی تند و تیز و سرکش است و در زبان فارسی به صورت واژه های تیر به معنی نوك تیز آمده و تیز و تیغ به معنی برنده و تند هنوز برجای باقی است. این نام در پارسی باستان به صورت ترکیب در نام tigma xauda که یکی از تیره های سکایی است نیز باقی مانده و «تیگر خود» یعنی تیز خود و اینان همانطور که پیکره های آنها در تخت جمشید نشان می دهد، خودهای نوك تیز بر سر می گذاشتند و نیز در اوستا به صورت ترکیب در واژه^۴ بی تیغ bitaēgha به معنی دولبه و در سانسکریت به صورت tigma به معنی نوك تیز آمده است.

این واژه در نام خاص تیگران *tigrān* هم دیده می‌شود که از نامهای خاص ارمنی است که از ایرانی به عاریت گرفته شده است و به معنی سرکش و تند است و نیز ریشه این واژه را در نام تیگرانوکرت *tigrānokarta* بازمی‌یابیم که نام کهن ناحیه «میافارقین» است در ارمنستان قدیم و ترکیه امروزی. تیگرانوکرت یعنی ساخته تیگران یا تیگران آباد و گویا این شهر به فرمان تیگران از پادشاهان ارمنی از دودمان ایرانی اشکانی ساخته شده است و سرچشمه دجله در همین ناحیه است و از این روی توان توجیه دیگری برای نام این ناحیه پنداشت و تیگرانوکرت را شهر و آبادی کنار دجله معنی کرد.

واژه *tigra* بار دیگر توسط یونانیان از زبان ایرانی گرفته شده و سپس به زبان لاتینی راه یافته و در زبانهای اروپایی به معنی حیوان تند جهش و تیز دندان یعنی ببر بکار رفته است و در همه فرهنگهای ریشه شناسی ریشه ایرانی آن داده شده است.

نام تیگر یک بار دیگر در سنگ نوشته داریوش در بیستون آمده و این بار تیگر نام دژی است در ارمنستان که نزدیک آن ددرشی *dadarši* سردار داریوش با سرکشان جنگی کرده است.

تیگر *tigra* که نام رود دجله یا اروندرود است نامی بسیار پرمعنا و تاریخی است و آن را بی جهت تیز و تند و سرکش نخوانده‌اند. این رود در مسیر خود تند و خروشان و سرکش است و در تاریخ میانرودان بارها همین تندی‌ها و سرکشی‌ها و طغیانهای آن موجب ویرانی‌ها و نابسانمانی‌ها گشته و زمین‌های آبادان و بارور را به زیر آب فرو برده و چه بسیار سد و بندهای بزرگ را که پادشاهان ایران برای جلوگیری از سرکشی آن ساخته بودند خراب کرده و در خود فرو برده و زمین‌های بسیار را نخست به دریاچه و برکه و سپس به بیابان تبدیل کرده است.

سرچشمه‌هایی که این رود در کوههای غربی ایران در زاگرس دارد، به اندازه‌ای بلند هستند که طبعاً بستر این رودهای فرعی را تند و سرشیب می‌سازند و آب این رودها در هنگام بارانهای بهاری زود طغیان می‌کند و همواره در ماه‌های اسفند و فروردین و

اردی بهشت سیلابهای تند از این رودهای پرشیب دامنه زاگرس به دجله می ریزد و موجب طغیان آن می شود. در تاریخ میانرودان همواره این طغیانهای بزرگ موجب خرابی های بسیار شده است. یکی از این سرکشی های دجله در سال ۶۲۹ میلادی است که خرابی های بسیار ببار آورد.

در این سال دجله و فرات هر دو با هم طغیان کردند و در همه جا سد و بندها شکسته شد و خانه و مزرعه مردم را فرا گرفت و در حدود صد هزار نفر در این حادثه از میان رفتند. خسرو پرویز برای بستن سدها خرج بسیار کرد ولی نتیجه ای نگرفت، بطوری که آب به تالار کاخ تیسفون رسید و گوشه ای از آن فرو ریخت و پس از این بلای بزرگ و در اثر کشتاری که سیل ببار آورد، طاعونی سهمگین روی آورد که شیرویه نیز از آن بیماری درگذشت و همین بیماری طاعون که در مرکز کشور ایران در کنار دجله بروز کرد و نیز خشکسالی بزرگی که در همان هنگام بر اثر از میان رفتن مزرعه ها روی داد موجبات گشوده شدن راه حمله تازیان را به ایران فراهم آورد.

در همین سده بیستم در سالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۴۱ و ۱۹۴۶ و ۱۹۵۴ میلادی طغیانهای بزرگ دجله موجب ویرانی های بسیار شد و در سال ۱۹۵۴ آب دجله داخل فرات گشت. بنا بر همین سرکشی ها و طغیانهای دجله است که ایرانیان به آن نام تیگر *tigra* یا تند و سرکش داده اند.

نام *tigra* هنگامی که وارد زبان بابلی گشت تغییرات کوچکی فونتیکی یافت، به این ترتیب که حرف *t* به «d» بدل شد و «r» ایرانی به «l» تبدیل یافت و این تغییرات، تغییرات منظم فونتیکی است که به هنگام عاریت گرفتن واژه هایش می آید. در زبانهای ایرانی نیز *t* های کهن به *d* و *r* های کهن به *l* بدل می شوند. به این ترتیب از واژه *tigra* در بابلی کهن نام دیگله *diglat* پدید آمد و سپس گاف به جیم بدل شد و این نیز یک تبدیل رایج است و گاف های پارسی در عربی به جیم بدل می شوند. بدین ترتیب دیگله *diglat* به چهره *dijlat* در آمد و سپس به دیجله (تلفظ صحیح عربی آن) و دجله گرائید.

اما این تبدیل به همین جا پایان نیافته است و بار دیگر تبدیل دیگری صورت گرفته و این بار «ج» در دیجله به y مبدل شده است که این هم یک تبدیل منظم فونتیکی است و در بسیاری از زبانها «ج» به «ی» تبدیل می شود. باین تغییر واژه دیجله dijla به صورت diyla یا دیاله درآمد که آن هم یکی از رودهایی است که از ایران سرچشمه می گیرد و مسیرش تند و سرشیب است و به دجله فرو می ریزد.

در دوران ساسانیان رود دجله را، هم به نام کهن آن دیگلّه digla یا دیلگه dilga می خواندند و هم خود واژه تیگر tigma را که یک واژه فارسی باستان است به زبان پهلوی ترجمه کرده و آن را اروندرود می نامیدند. واژه اروند همان معنای «تیگر» را دارد و از آن تند و تیز و سرکش برمی آید. در دوره ساسانیان هر دو نام دیگلّه و اروند را برای رود دجله بکار می بردند.

اروند که ترجمه واژه تیگر است دارای ریشه و بن اوستایی است و در اوستا به صورت ائوروت aurvat آمده است و از ریشه کهن ائورو aurva به معنی سرکش و تند و تیز و پسوند vat یا vant به معنی دارنده است و بر روی هم معنی دارنده تند و تیزی و سرکشی است. ریشه اروند در نام لهراسب نیز دیده می شود. لهراسب از دو واژه ائوروت aurvat و اسپ aspa ترکیب یافته و به معنی تیزاسب یا تنداسب است یعنی کسی که دارای اسب تند و سرکش است. ائوروت اسپ در پهلوی به صورت اروت اسپ arvat aspa آمده و در پازند به واژه (تیزاسب) معنی شده و در فارسی لهراسب شده است. ائوروت aurvat در اوستا صفت خورشید نیز هست و خورشید تیزاسب در اوستا چندین بار آمده است. در جای دیگر اوستا ائوروت aurvat صفت ایزد ایم نپات apam napāt یعنی ناف و نژاد آب آمده و آن ایزد نگهبان آبهاست و از اینرو ایرانیان نام اروند را هم به مناسبت تندی و تیزی و سرکشی رود دجله و هم به سبب آنکه اروند صفت فرشته آب یا ایم نپات و اناهیست است بر روی این رود گذاشته اند، زیرا دجله در نظر ایرانیان مانند همه آبها و رودها به خاطر اینکه زمین را بارور و سیراب می کرده، مقدس و قابل ستایش بوده است.

در ایران کهن ارونند به صورت نام خاص نیز بکار رفته است. یکی از این نام‌های خاص ارنت یا ارونتنس orontes است که چهره یونانی شده نام اروننداست و نام یکی از سرداران دوران اردشیر دوم هخامنشی است. ارونند با واژه‌های دیگر نیز پیوسته و نام‌های خاص بسیار پدید آورده است، ارونند دست arvand dast نام پسر خسرو دوم است. ارونند اسپ بجز نام لهراسپ که ذکر آن رفت، نام پدر بیور اسپ و نیز نام وزیر تهمورث است.

واژه الوند که نام کوه مشهور در همدان است شکل تحول یافته‌ای از واژه اروننداست که در آن «ر» به «ل» تبدیل شده است و این نام به مناسبت قلعه بلند ونوک تیز و شیب تند این کوه به آن داده شده است.

در فرهنگ برهان قاطع در زیر نام ارونند چنین آمده است: «اروند بروزن و معنی الوند است و آن کوهی باشد در نواحی همدان ... و دجله بغداد را نیز گفته‌اند.»

فرهنگ جهانگیری برای واژه ارونند چنین شاهد آورده است:

دار ارونند رود را بر یاد که بتازی بود شط بغداد

فردوسی در شاهنامه بارها از ارونند رود به جای دجله نام برده است و به هنگامی که

از خواب دیدن انوشیروان یاد می‌کند چنین آورده است:

چنان دید کز تازیان صدهزار هیونان مست و گسسته مهار

گذر یافتندی به ارونند رود نمآندی برین بوم و بر تار و پود

در جای دیگر چنین آورده است:

خروش آمد از راه ارونند رود بموبد چنین گفت هست این درود...

چو بر دجله بر یکدگر بگذرند چنان تنگ پل را به پی بسپرند

در جای دیگر در کین خواهی فریدون چنین آورده است:

همی رفت منزل بمنزل چو باد سری پر ز کینه دلی پر زداد

باروند رود اندر آورد روی چنان چون بود مرد دیهم جوی

اگر پهلوانی ندانی زبان بتازی تو اروند را دجله خوان
 دگر منزل آن شاه آزاد مرد لب دجله و شهر بغداد کرد...
 چو آمد بنزدیک اروند رود فرستاد زی رود بانان درود
 بر آن رودبان گفت پیروز شاه که کشتی برافکن هم اکنون براه
 در جای دیگر در داستان سیاوش چنین آورده است :

فریدون که بگذاشت اروند رود فرستاد تخت مهی را درود...
 بسان فریدون کز اروند رود گذشت و به کشتی نیامد فرود. یا

نام دجله و ترجمه آن اروند رود بارها در کتاب های پهلوی آمده است :
 در بخش یازدهم کتاب بندهشن پهلوی چنین آمده است :

Daglit rōt ke dagtal-ič xwānend

دجله رود که آن را دگتل هم خوانند .
 در جای دیگر چنین آمده است :

Frāt rōt bun xān, hač vīmand hrōm pat asuristān vitirēt, ō diglat rēcēt.
 uš frāt-iš ēt ku apar damik xvarišn kunet.

معنی این قطعه چنین است : سر چشمه رود فرات، از مرز روم به آسورستان گذرد،
 به دجله ریزد و فراتش از آن (خوانند) که بر زمین خورش کند .
 یعنی رسوبی که مایه باروری زمین می شود با خود می آورد و به زمین خوراک می دهد .
 و سپس چنین آورده است :

pētāk ku hān bun xān manuščihr kant, āp hamāk apāč ō ēvak awgand,
 čēgōn gōwend ku izbāyom frāt i pur māhik kē xvēš ruwān rā manuščihr kant,
 āp stēt ut xvārēnēt.

معنی این قطعه چنین است : پیدا است که آن سر چشمه منوچهر کند ، آب همه باز
 به یک افکند (= همه آبها را بهم افکند و یکی کرد) چونانکه گویند می ستایم فرات پر ماهی را
 که منوچهر برای روان خویش (= برای شادی روان خویش) کند . آب ستد و خورانید
 (= آب آورد و بر زمین خورانید) .

درجای دیگر چنین آمده :

diglat rōt dēlamān bē āyēt pat xōzistān ō zrēh rēčēt.

معنی این قطعه چنین است : رود دجله از دیلمان آید، درخوزستان به دریا ریزد .

درجای دیگر چنین آمده است :

xvarē rōt bun xān hač spāhān be xōzistān be vitirēt, frāč ō diglat rōt rēčēt, uš pat spāhān masrakān rōt xvānēnd.

یعنی سرچشمه خوره رود از سپاهان (= اصفهان) به خوزستان بگذرد، فراز به رود دجله ریزد، و آن را در سپاهان مسرقان رود خوانند .

در اینجا مقصود از خوره رود، رود کراست و کرشکل تحول یافته خوراست . رود کر را پادشاهان نخستین ساسانی درشوش ایجاد کرده و کانال دیگری را در شرق شهر کنده بودند که مسروقان نامیده می شد .

درجای دیگر دجله را همان زاب می دانند که یکی از رودهایی است که در آن می ریزد و در این باره چنین آمده است :

zahābak i hān rōt ke ātūrpātakān bē āyēt pat pārs ō zrēh rēčēt.

زهاب (زاب) آن رودی است که از آذربایجان بیاید و در پارس به دریا ریزد .

درنامه پهلوی زادسپرم چنین آمده است :

yut hač ēn 3 zrēh i kas āpaš pas tačēnēt, hač harburz, hač apāxtar kanārak, 2 rōt i arvand ut vēh. u arvand hast dilgat.

غیر از این سه دریای کوچک که آبش پس ریزد از البرز، از باختر کناره ۲ رود اروند و بهرود و اروند هست دجله .

درنامه پهلوی بهمن یشت که پیشگویی های در آن شده است، یکی از نشانه های آخر زمان و ظهور سوشیانت یا نجات دهنده دنیا جنگی است که بین ایران سپاه و دیوان دوال کمر در کنار اروند رود در خواهد گرفت که پیروزی سرانجام با ایرانیان خواهد بود . در اینجا چنین آمده است :

hēn i frāxv-anīk nām, gurg i 2 zang u dēv i duvāl kustik pat arvand
bār, 3 karēčār kunēnd.

سپاهی که نامش فراخ پیشانی است و گرگ دو پا و دیو دوال کمر (چرمین کمر)
در اروند بار (کرانه اروند) سه کارزار کنند.

این قطعه ظاهراً اشاره‌ای به جنگهای پایان دوره ساسانی می‌کند و سپس درپیش‌گویی
دیگری چنین آورده است:

frāč rasēt pēšoyōtan i bāmīk ō ēn ērān dēhān i man ōhrmazd dāt ō
arvand u vehrōt. kā drūjān ōi vēnēnd bē škanēnd, oīšān tum tūmakān nē
arjānikān.

معنی این قطعه چنین است: فراز رسد پشوتن بامی به این شهرهای ایران که من
اهورا مزدا آفریده‌ام به اروند و بهرود. هنگامی که دیوان دروغ او را بینند بشکنند
(شکست یابند)، تیره تخمگان (سیه نژادان - تیره نژادان)، نارجمندان.

و باز درجای دیگر چنین آمده است:

drafš i suxr dārēnd, ušān rawišn vas,

tāzēnd ō ēn ērān dēhān i man ōhrmazd dāt, tāk arvand bār.

معنی این قطعه چنین است: درفش سرخ دارند، پیشرفت ایشان بسیار است،
تازند به این سرزمین‌های ایران که من هرمزد آفریده‌ام، تا به ساحل اروند.

در پازند آفرین دهمان یا آفرین هفت امشاسپند چنین آمده است:

hamāzōr arvand kōh...

hamāzōr čašmagān bun xān i āwān, rōdān

hamāzōr arvant rōt, hamāzōr vahē rōt, hamāzōr frāt rōt.

پیروزمند باد کوه اروند...

پیروزمند باد سرچشمه‌های رودها و آب‌ها

پیروزمند باد اروند رود، پیروزمند بهرود و پیروزمند فرات رود.

در تمام این روایات و روایاتی که در کتابهای عربی آمده است، این رود از سرچشمه

تا جایی که به دریا می‌ریزد دجله یا اروند رود خوانده شده است.

اروند رود نام دیگری هم دارد که در جهان نامه محمد بن نجیب بکران آمده است و آن نام «زورا» است که به دجله داده اند. این نام ترکیب یافته است از دو واژه فارسی «زور» به معنی نیرو و «آو» به معنی آب که بر رویهم به معنی آب زورمند است که مؤید وجه تسمیه اروند به معنی تند و تیز و سرکش است.

در ترجمه فارسی کتاب المسالك والممالك ابو اسحق ابراهیم استخری که در سال ۳۴۶ هجری در گذشته است درباره دجله چنین آورده شده است :

«و عبادان آن جایگاه است که آب دجله به دریا می رسد .»

در صفحه ۳۴ همان کتاب چنین آمده : آب دجله آنجا به دریا ریزد و کشتی را مخاطره باشد و جایگاهی هست که آن را خشبات گویند . از عبادان تا آنجا شش میل باشد و در این جایگاه چوبها فرو برده اند و بر آن بنایی ساخته و دیدگاهی ساخته اند که ناطور آنجا نشیند و به شب آتش کند تا از دریا راه به وی باز یابند و بدانند که مدخل دجله کجاست و جایگاهی مخوفست .

در جای دیگر آورده است : اما عبادان حصارکی است کوچک و آبادان بر کرانه دریا و آب دجله آنجا گرد آید و آن رباطی است که در آن پاسبانان بودند که دزدان دریارا نگاه داشتندی و آنجا پیوسته این کار را گروهی مترصد باشند .»

همین معانی را ابن حوقل در صورة الارض و دیگر جغرافی نویسان ایرانی و عرب در کتابهای خود آورده اند و در هیچ کدام سخن از شط العرب نیست و دجله از سرچشمه تا مصب خود دجله نامیده می شود زیرا در دورانهای کهن فرات در محل الغرنه به دجله نمی ریخت تا رود بزرگتری را تشکیل دهد و نام دیگری به خود بگیرد . فرات راه دیگری داشت و در بغداد به دجله می ریخت و مازاد آن به بطایح می رفت و این معنی در جهان نامه بخوبی روشن گشته است . جهان نامه در این باره چنین آورده است :

«منبع دجله از زیر شهر آمده باشد و بر شرقی شهرها بر جزیره بگذرد و این بلاد جزیره شهرهایی را گویند که میان دجله و فرات باشند و همچنین می آید تا بغداد و در میان

شهر بغداد شاخی از فرات بدو پیوندد و آن را نهر عیسی خوانند و دجله می رود تا به بحر پارس ریزد نزدیکی ابله و عبادان . فرات آبی بزرگ است اما از دجله کمتر باشد و ابتداء او از کوه های روم خیزد و به میان ثغور شام بگذرد همچنین بر غربی شهر های جزیره که گفتیم بگذرد و بعد از آن یک شاخ از او در میان شهر بغداد به دجله آید که شرح دادیم و باقی فرات بسواد کوفه رود و آنج از آنجا فاضل آید به بطایح شود .»

اما واژه عبادان که در این متون آمده است و در نظر اول یک واژه عربی پنداشته می شود مانند واژه های بسیار دیگر، فقط چهره عربی به خود گرفته است . برخی از مؤلفان کتاب های جغرافیای تاریخی چون بلاذری عبادان را به عباد بن حصین حبلی که در زمان حجاج عامل آنجا بوده است منسوب می کنند و این همچون وجوه تسمیه برخی دیگر از شهر های ایران از فقه اللغة عامیانه بر می خیزد و پایه ای سخت نااستوار دارد . شکل کهن این نام «اپاتان» opātān است و این واژه از ریشه عبد و عابد و عباد نیست این ترکیب پهلوی از سه جزء ساخته شده است : ō-pāt-ān. جزء نخست ō به معنی آب است ، pāt از ریشه پائیدن و ān پسوند نسبت است و اپاتان به معنی جایی است که در آنجا از آب دریا و رود پاسبانی می کنند و آن را می پایند و این نوع ترکیب همان است که در آتورپاتکان هم دیده می شود و گفته ابن حوقل و استخری نیز گواه این معنی است که پاسبانان در آبادان دزدان دربارا از دزدی باز می داشتند و دهانه دجله و دربارا می پائیدند . ابن حوقل در این باره چنین آورده است : «اما عبادان قلعه کوچک آبادی برکناره دریا و محل گرد آمدن آب دجله است و آن رباطی است که جنگجویان و دیگر دزدان دریایی در آنجا می باشند و در آنجا پیوسته مرزدارانی مراقبت می کنند .»

در اینجا نمی توان بی آنکه ذکر از دجلة العوراء به میان آید از موضوع درگذشت . در برخی از کتاب های جغرافیای قدیم بخشی از رود دجله یعنی مسافت بین نهر ابواسد و آبادان را که از آب های دجله و فرات تشکیل می شود و طول آن نزدیک به صد میل است دجلة العوراء خوانده اند . دجلة العوراء به معنی دجله یک چشم است که نام گذاری آن را

به هیچ وجه نمی توان توجیه و تبیین کرد، مردم زمانه نیز که این نام را بی معنی و بدیمن دانسته اند آن را به دجله مفتوح تغییر داده اند یعنی دجله گشوده شده. اما حقیقت چنانست که تازیان معنی یک واژه فارسی را که نام آن بخش از دجله بوده است نفهمیده اند و آن را به یک واژه تازی هم آوای آن بدل کرده اند. عوراء در اصل یک واژه فارسی بوده است و اوراه تلفظ می شده است و ساخته شده است از واژه «او = ۵» به معنی آب و واژه راه به معنی راه و «اوراه» به معنی آبراه یا آبراهه است به معنی کانالی که می توان در آن کشتی رانی کرد. ایرانیان این قسمت پر آب دجله را «دجله اوراه» می گفتند یعنی دجله قابل کشتی رانی و تازیان که معنی اوراه را نفهمیده بودند آن را از ریشه اعور به معنی یک چشم گرفته و با عین نوشته و به صورت عوراء در آورده اند.

اما مجرای رود کارون نیز چنان که امروز هست نبوده است. مجرای اصلی این رود در دورانهای کهن نهر بهمن شیر بوده است، به معنی اردشیر نیک اندیش و گویا به نام اردشیر پادشاه هخامنشی نامگذاری شده بوده است و هم اکنون نیز مقداری از آبهای رود کارون از این راه داخل دریا می شود. در دوران عضدالدوله دیلمی به خاطر کوتاه کردن راه کشتی رانی، از دهانه دجله آبراهه ای به سوی کارون کردند که هم اکنون به فم عضدی معروف است و از آن پس کارون از این راه به دجله پیوست و آبادان که در دورانهای کهن به شکل شبه جزیره ای بود که یاقوت آن را «میانرودان» می خواند، به صورت جزیره ای درآمد و هم اکنون نیز اگر این راه بسته شود آب اروند رود پائین می نشیند.